

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

عرض شد که تمسک به اطلاق لفظی و مقامی و جوابی که، یعنی اشاره ای که به ردّ این دو مسئله کردند ناتمام است، بلکه اصل قضیه بر مبنای حکم شارع است به احکام امضایی در مواردی که آن احکام جنبهٔ فطری و عقلایی داشته باشند و اصل اولی بر خلاف آنچه که تابحال مطرح شده در کتب، که حکم اقتضاء تأسیسیت می‌کند، این اصل اولی إقتضاء امضایت است. البته در احکامی که عقل در آن احکام راه دارد و داد و ستد عرفی مؤید آن احکام خواهد بود. بنابراین اطلاق مقامی نه به این معنا است که در آن مقام، این بیان شارع مطلق ایراد شده، این اصلاً معنا ندارد و اطلاق مقامی دلالت نمی‌کند بر

نفوذ و تسری حکم الی زماننا هذا. بلکه اطلاق مقامی مربوط می شود به زمان خود شارع، در زمان تشافه خطاب شارع، مشافه بودن. همین مسئله در مورد ظهور لفظی و انعقاد ظهور برای الفاظ می تواند مطرح باشد.

یک بحثی هست - که بعضی از اوقات هم من اشاره کردم به آن مطلب - و آن این است که لفظ با توجه به شرائط و قرائن و مسائلی که در حول و حوش آن دور می زند، این موجب یک ظهوری می شود، یعنی یک ظهوری برای خودش ایجاد می کند. متکلم در مقام بیان، متوجه آن معنای ما فی الضمیر خودش است که با توجه به شرائط و مسائل حاکم بر آن محیط و بر آن قرائن، این مطلب را ادا می کند و امّا مخاطبین چون بر اساس یک ذهنیات و قرائن و ارتکازاتی مطلب را تلقی می کنند، بنابراین هر کدام از آن ها ممکن است یک ظهوری برای خودشان ایجاد کنند که ما اسم این را ظهور شخصی می گذاریم. البته ظهور شخصی نه به معنای این است که خود لفظ در تعیین خودش هیچ مدلولی ندارد، همان طوری که امروزی ها، بعضی از همین

مرتدين و اين ها، اين مطلب را مى گويند، بلکه به اين معنast که اين لفظ دو ارتباط مى تواند در خودش ايجاد بكند:

ارتباط اول با متکلم است که در متکلم يك معنaii تعين پيدا كرده، چه آن معنا، معنaii خاص باشد يا معنaii عام باشد، متکلم آن معنا را ادراك مى كند و بعد القاء مى كند.

مطلب دوم ارتباط آن لفظ است با مخاطبين و مشافهين، آن ديگر در اختيار متکلم نیست. خود مخاطب بر حسب قرائن و ارتکازات ذهنی خودش يك مفهومي را از اين معنا مى فهمد، چه متکلم موافق باشد آن معنا و مدلول فی نفس الامر يش با اين معنaii مخاطب يا اين که منطبق نباشد، آن ديگر مخاطب او را مى فهمد و ممکن است مخاطبين متعدد، ظهرات متعددی را از يك کلام واحد ادراك بكنند. اين را ما مى گويم ظهر شخصi.

البته ظهر شخصi در اين جا به معنaii اين نیست که شخص اين فرد دخالت دارد در اين ظهر، بلکه اين است که قرائن و ارتکازاتi در ذهن اين فرد است، به حيشi که اگر اين قرائن و ارتکازات در ذهن ديگر بود باز يك همچنين ظهرورi برای فرد ديگر

منعقد می شد. باز ما در این جا دنبال ملاکات می گردیم. یعنی گرچه در این جا این ارتکازات در ذهن یک فرد تحقق پیدا کرده و همان ارتکازات باعث شده که این لفظ یک ظهوری را ایجاد کند در آن فرد، ولکن ملاک، آن ارتکازات است. یعنی اگر یک فرد با توجه به معلومات خاصی که دارد و با توجه به شرائط خاص زمانی و مکانی که دارد و با توجه به خصوصیاتی که با آن خصوصیات سروکار دارد، ما این فرد را گسترش بدهیم و این ملاکات را در اختیار دیگران قرار بدهیم، دیگران هم همین را می فهمند که این فرد فهمیده، پس بنابراین در این جا باز ظهور، ظهور نوعی می شود. این را به آن می گوییم ظهور شخصی نوعی. یعنی ظهور بر حسب ارتکازات، هویّت و تعیّن پیدا می کند. البته نه به آن معنایی که فعلاً می گویند که شرایط زمان و مکان در اجتهاد می تواند مؤثر واقع شود، نخیر، شرایط زمان و مکان تأثیر در اجتهاد ندارد، بلکه اجتهاد یک معنای کلی است که زمان و مکان را باید با آن اجتهاد تطبیق داد، نه این که تحت تأثیر آن شرایط واقع شد و اجتهاد را بر اساس آن شرایط تطبیق داد. این مسئله در این جا هست.

حالا اطلاق مقامی که آقایان می فرمایند و بعضی

ها در صدد ردّ او هستند به این که قاعده لاضر و لاضرار، این دارای اطلاق مقامی نیست، ما می‌گوییم بر فرض دارای اطلاق مقامی هم نباشد، باز تسری به ضررهای اعتباریه و عناییه دارد، به جهت این که شارع در مقام بیان ضرر، وقتی که مشخص نکرده خصوصیت ضرر را، از آن طرف عقل حاکم است به تحقق ضرر ولو ضرر حقوقی یا ضرر شخصیتی و أمثال ذلک، دیگر در این صورت ما نیازی اصلاً به اطلاق مقامی نداریم. این اطلاق مقامی اصلاً از ما نحن فیه کاملاً برآنی هست. اطلاق مقامی مربوط می‌شود به مصادیق این قاعده در آن زمان، یعنی بر فرض این که ما قائل به اطلاق مقامی هم بشویم می‌توانیم از تسری این قاعده به ضررهایی که در این زمان تحقق پیدا کرده جلوگیری کنیم، به خاطر این که اطلاق مقامی، فقط همین مقدار می‌رساند که در زمانی که شارع این مطلب را إلقاء می‌کند اشاره به مصدق خاصی ندارد. این مقدار فقط می‌گوید، امّا این که آیا می‌شود تسری داد به مصادیقی که از نقطه نظر مفهوم، اصلاً ممکن است مفهومش کاملاً فرق

بکند با مصادیق آن زمان، این اطلاق مقامی هیچ نمی تواند تصدی این مسأله را بکند و از ما نحن فيه برآنی است. پس بنابراین طرح مسأله اطلاق مقامی یا اطلاق لفظی که مرحوم صدر در اینجا مطرح کردند و به تبع او آقای هاشمی آمدند و این قضیه را مطرح کردند، می توانیم بگوییم از ما نحن فيه کاملاً جدا هست و ما نمی توانیم این مطلب را در اینجا مطرح کنیم.

آنی که مطرح می شود در اینجا، فقط این است که شارع در القاء این قاعده، مفهوم ضرر را قصد کرده است با مصدق معین یا فقط مفهوم ضرر را قصد کرده بدون مصدق. هیچ وقت شارع نیامده مصدق تعیین کند برای این مفهومش. وقتی که مصدق تعیین نکرد آن وقت در هر زمانی این ضرر می تواند خودش یک مفهوم خاص خودش را پیدا کند و یک منطبق<sup>۶</sup> علیه خودش را پیدا بکند، چه ما قائل به اطلاق مقامی آن زمان باشیم یا اصلاً قائل به اطلاق مقامی نباشیم. این دیگر به این جهت کاری ندارد.

بناءً على هذا ما باید در این صدد باشیم که بناء

عقلائیه برای تحقق ضرر، آن بناء عقلائیه چه می تواند باشد؟ آیا عقل در اینجا دخالت دارد یا عقلاء در اینجا دخالت دارد؟ اگر مسأله، مسأله عقلی باشد این می رود در حسن و قبح عقلی که این در آن جا باید بحث بشود. مسأله حسن و قبح عقلی یکی از مسائلی است که آن هم باید در آن بحث بشود که آیا حسن و قبح عقلی ابتدایی داریم یا می شود حسن و قبح ثانوی هم در اینجا داشته باشیم؟ یعنی یک کاری فی حد نفسه ممکن است که اولاً بلا اول ملاک برای حسن و قبح عقلی باشد مانند ظلم به یک فرد. خب ظلم به یک فرد مصدق مشخص دارد. زدن یک فرد، خب این حسن و قبح عقلی دارد. دروغ گفتن فی حد نفسه قبح عقلی دارد. راست گفتن حسن عقلی دارد. شکر منع حسن عقلی دارد. اضرار به غیر، قبح عقلی دارد. اینها عنوانین اولیه ای هستند که فی حد نفسه، لو خلی و طبعه دارای حسن و قبح عقلی هستند. ولکن ممکن است ما مسأله حسن و قبح عقلی را به واسطه محقق بکنیم.

مثلاً یک امر فی حد نفسه خودش حسن و قبح

عقلی ندارد. مثلاً حق تألیف این فی حدّ نفسه، خب حسن و قبح عقلی ندارد. بلکه ما این را در تحت یک قانون یا شرایطی قرار می دهیم که به واسطه آن شرایط، به عنوان ثانوی، حق یا ظلم تلقی می شود و وقتی که رفت در تحت آن عنوان کلی، آن عنوان کلی می رود آن وقت در تحت حسن و قبح عقلی. پس بنابراین ممکن است که یک مسئله خودش فی حدّ نفسه لو خلی و طبعه داخل در تحت حسن و قبح عقلی نباشد اما در تحت یک شرایطی منطبق بشود با یکی از آن کلیات که آن کلیات، خودش در تحت حسن و قبح عقلی هست و بسیاری از مسائل اعتباریه ضرر، از ما نحن فيه است. یعنی خود قضیه فی حدّ نفسه، این داخل در تحت حسن و قبح عقلی نیست، اما فرض کنید که در این شرایط می تواند قرار بگیرد یا در شرایط دیگر فرض کنید که می تواند قرار نگیرد.

همان طوری که دیروز عرض کردم معاملات با سفته و چک و امثال ذلک، این ها خودش فی حدّ نفسه جنبه نقدی اگر لحاظ بشود با این ها، آن وقت خلاف آن انجام بشود این می رود در تحت حسن و

قبح عقلی. ضرر تلقی می شود اگر آن شخص نتواند

بپردازد. اماً اگر فرض کنید که من باب مثال همین

معاملات در یک کشوری باشد که تأخیر در پرداخت

آن چک، آن من باب مثال خیلی لزومی نداشته باشد،

یکی دو ماه هم فرض کنید که من باب مثال به تأخیر

افتاد، این ضرر به حساب نماید. پس این ها بر حسب

عناوین اعتباریه، ضرر در آن تحقق پیدا می کند،

وقتی که ضرر در آن تحقق پیدا کرد، آن وقت قاعده

لاضرر در این جا شامل ما نحن فیه خواهد شد. روی

این حساب بطور کلی این مسئله برگشتتش به قضیه

عقل است و اماً اگر ما صرف نظر از حسن و قبح

عقلی، بناء عقلاء را ملاک قرار بدھیم برای حکم

شارع که ...

سؤال: پس مسائل اخلاقی و این ها هم کلاً امر

نسبی پیدا می کنند؟

جواب: بله، این ها همان طوری که عرض ...،

در مسائل اخلاقی اگر ما یک ملاک کلی نداشته

باشیم، یا این که ملاک کلی را داشته باشیم مصاديق

آن ملاک فرض کنید که تفاوت پیدا می کند، نه. من

باب مثال نشستن روی صندلی و مبل و پا را روی پا  
انداختن، این ممکن است فرض کنید که در  
کشورهای خارج اصلاً حساب تکبر و عزت و بلند  
منشی را به آن بار نکنند. اما چون شارع به ما دستور  
داده این نحوه جلسه، این جلسه را شارع مضموم  
دانسته است ما در این صورت و لو این که در یک  
عرفی نشستن به این کیفیت مقدوح نباشد، ...  
... نشستن اکابره باشد، مثلاً افرادی که خلاصه  
تکبر و این ها دارند، به این کیفیت باشد، اگر شارع  
باید این را بیان بکند، آن وقت ما دیگر در مصدق  
این باید دنبال عرف بگردیم. در این زمان ما که خب  
ممکن است پا روی پا انداختن [نشانه تکبر] در این  
جا تلقی بشود یا در عرب ها که خیلی رسم است.  
اما ممکن است در خیلی از کشورها، نه، فرض کنید  
که بچه ای پیش پدر نشسته و این را فقط به عنوان  
یک تفنن، مثلاً تلقی می کنند، نخیر، این هیچ اشکالی  
ندارد. فقط شارع ...، ببینید! خصوصیت مصدق،  
موردنظر شارع نیست. شارع می خواهد ارزش‌های  
اجتماعی در میان مردم زنده بشود ولی کاری به  
مصدق ندارد. شارع کاری به این جهتش ندارد. می

خواهد این ارزشها پایدار بماند. یعنی شارع به دنبال تحقق ملاک می‌گردد نه به دنبال از بین بردن یا تحقق مصدق می‌گردد. می‌گوید شما غذایتان را حلال بخورید، حالا از چه راهی بدست می‌آورید بنده نمی‌دانم. می‌خواهید بیل بزنید یا می‌خواهید فرض کنید که من باب مثال بروید پشت میز بنشینید و کار در اداره ای را انجام بدھید. کسب، کسب حلال باشد، برای من این مهم است. شارع در این جا به دنبال کسب حلال می‌گردد، به دنبال نحوه عمل نمی‌گردد. در بعضی از اوقات شارع خودش مصدق را هم تعیین می‌کند، می‌گوید کسب حلالی را که می‌خواهید بدست بیاورید بهتر است از راه زراعت باشد. یعنی زراعت یا فرض کنید که مانند گله داری و امثال ذلک برای من ممدوح است. بله؟

سؤال: شاید آن هم با ملاکات باشد

جواب: درست است، ملاک است، اما ممکن است ما ملاکش را نفهمیم. ملاکش را ما نمی‌دانیم. حالا ملاکش یک وقتی فرض کنید من باب مثال تواضع انسان است. انسان با همه چوپان‌ها و فلان و

این حرفها باشد، سر و کار با گوسفندان داشته باشد،  
این تواضعش بیشتر می شود. نفسش از بین می رود.

یا این که زراعت به عنوان این که کسب و روزی  
مردم هست از این باب مثلاً شارع این را بیان کرده.

درست است آن روی ملاکات هست، باز آن جنبه  
ملاکات دارد ولی چون شارع می آید خصوصیت

مورد را بیان می کند، این خصوصیت مورد می  
آید...، درست است بدون ملک که نمی شود، اصلاً

به طور کلی هر فعلی باید دارای ملک باشد. ما هیچ  
فعل بدون ملک نداریم. حتی تبعیت از امام یا پیغمبر

بدون ملک هم، خود او ملک دارد. ملاکش  
حقانیت اوست. نه ملاکش فقط صرف اطاعت از این

جرثومه است. حقانیت اوست، گرچه عدم علم به  
این حقانیت موجب عدم اطاعت نمی شود. این یک

مطلوب دیگر است. یعنی متابعت از فعل معصوم، باز  
به تبع ملک است، گرچه ما این ملک را ندانیم.

خود فعل، به تنها ی خودش همان طوری که من  
عرض کردم - خیلی وقت پیش، پارسال بود - فعل

زبان ندارد. هیچ وقت فعل زبان ندارد، زبان است که  
زبان دارد، فعل نمی تواند خودش را بنمایاند، فعل

نمی تواند خودش را تعریف کند. این فعل ممکن است تحقیق پیدا کند به صور متعدده ای. یک صورتش مستحسن است، یک صورتش مذموم است. پس بنابراین اگر این در تحت ملاک مذموم قرار بگیرد، فعل می شود مذموم. در تحت ملاک...، لذا روی این حساب بحث تجری و امثال ذلک پیش می آید و تمام عبادات و تمام مثبت ها و عقابات بر اساس تجری و عدم تجری است اصلاً فعل دخالت ندارد و اصلاً به مطالبِ مرحوم آخوند و غیر ذلک، اصلاً فرض کنید که هیچ توجهی نبایستی که پیدا بشود، این ها ...

سؤال: تعیین مسائلی که از جانب شارع شده و ما پی به ملاکاتش ببریم نمی توانیم بگوییم این مسائل

تخصیص می زند...؟

جواب: اگر ما پی به ملاکات ببریم تخصیص می زنیم. من باب مثال روزه روز عاشورا مذموم است. به خاطر این که بنی امیّه به جهت تبرک برای قتل سیدالشہدا، روز عاشورا را روزه می گرفتند. آیا در زمان خود رسول اکرم هم روزه عاشورا مذموم بود یا

نبود؟ قطعاً نبود. از چه زمانی مذموم شد؟ از زمان

بعد از سیدالشہداء. یعنی از زمان امام سجاد به بعد

روزه روز عاشورا می شود مذموم ، این ملاک یعنی

تبرک بنی امية به قتل سیدالشہداء، حالاً اگر ما در یک

محیطی بودیم، اصلاً این حرف ها نبود، اصلاً همه

شیعه هستند، همه، همین الان در شام روز عاشورا را

روزه می گیرند. همین الان یزیدی ها، الان این طور

است، روزه می گیرند و امثال ذلک. حالاً اگر ما در

بک جایی بودیم و این ملاک نبود و اصلاً معنا

نداشت یا فرض کنید که من باب مثال در زمان ظهور

بود که خب...، این ملاک اصلاً چیست؟ لقتلهم

الحسین، این لقتلهم الحسین می آید ملاک را برای ما

بیان می کند.

مسئله دوم: کراحت مسافرت در روز جمعه.

چرا؟ لعدم شرکة فى صلاة الجمعة. اگر شما حالاً

مسافرت کردید، قصد شما از این مسافرت عودت

بود و شرکت در نماز جمعه، این مسافرت

دیگر کراحت ندارد، یا مسافرت کردید و در آن

شهری که می روید در نماز جمعه شرکت کردید، باز

این مسافرت کراحت ندارد. یعنی ما ملاک کراحت

مسافرت را بدست آوردیم، این می شود منصوص العلّة. این درست منصوص العلة است، ولی این هم در نظر داشته باشیم که بدست آوردن ملاک یکی از مشکلترین مشکلات است. یک وقتی نگویید که حالا ما زدیم به فقه پویا و همه چیز را داریم ...! نه، این که ملاک بخواهد بدست بیاید خیلی مشکل است که انسان به این نکته برسد، و اگر انسان به ملاک برسد آن وقت می تواند احکام را تغییر بدهد

سؤال: غالباً حکمت است

جواب: بله؟ غالباً بله

سؤال: حکمت است، ملاک نیست

جواب: بله معمولاً این ها حکمت است

سؤال: انسان می تواند برسد

جواب: بله؟

سؤال: با ملاحظه مسائل عرفی و جوّ آن زمان، انسان به یک سری ملاکات می رسد. در مورد صندلی هم که فرمودید نشستن روی مبل و این ها، خب این جا هم ما می توانیم بگوییم تعیین مصدقی هم که در روایت شده، باز هم همان فرمایش شما،

می گوییم که این به خاطر تشابه به چباره و انسان متکبر است

جواب: در مورد خود صندلی، روایت داریم که من امر می کنم پیروان من همیشه روی زمین بنشینند.

خداؤنده جلسه عبد را دوست دارد، روی زمین نشستن، اصلاً خصوص روی زمین نشستن. شما

اصلاً روی زمین بنشینید یا روی صندلی بنشینید احتالان فرق می کند، چه این که در آن عرف باشد یا

در این عرف باشد. لذا می گویند مشکل است. وقتی

که پیغمبر فرمودند روی زمین من می نشینم و امر می کنم امّتم الی یوم القيامة روی زمین بنشینند، این

بدست می آید که اصل نشستن روی صندلی مذموم

عند الشارع هست، شارع می خواهد همه بنشینند

دور هم دیگر آهان، راحت، خوب، این جهت دارد.

این ملاک است. ملاک تواضع است. شما بنشینید

یک حرفی را با یکی بزنید یا این که دو نفره روی

صندلی بنشینید حرف بزنید ، کلی تفاوت پیدا می

کند. در روحیه تان تفاوت پیدا می کند. آن هایی که

می نشینند و یک خورده هم می نشینند عقب و حالا

یک مبلی هم داشته باشد و یک همچنین شروع و

اصلًا طرز صحبت کردن، اصلًا تفاوت پیدا می کند  
که خود من هم باشم همین طور هستم. روی صندلی  
بنشینم و حرف بزنم یا این که فرض کنید که روی  
زمین بنشینم، این اصلًا به طور کلی تفاوت پیدا می  
کند. ملاکات باید به دست بیايد.

سؤال: در مورد همین غذا خوردن با قاشق و  
چنگال که فرمودید به خاطر این که تشابهی به کفار

می شود، الان در اذهان این چنین تبادری نیست.

جواب: مسئله قاشق یک مطلب دیگر است. آن  
چنگال و این حرف ها، درست است، آن یک مطلب  
دیگر است. در مسئله چنگال، آن طوری که به نظر  
من می رسد و من هم مطلب را شاید مثلًا کم و بیش  
بیان کردم، الان در اذهان این طور نیست. یعنی مسئله

چنگال با مسئله کت و شلوار و این حرف ها یکی  
است. یعنی تفاوتی از این نقطه نظر ندارد. بلکه این  
یک فکری بود که از همان سابق، از همان قدمًا  
جريان داشت و احتراماً به آن مطلب، ما هم متابعت  
می کردیم، در مورد چنگال نظر من این نیستش که  
به خاطر متابعت از آنها [کفار] است، گاهی اوقات ما

اصلًاً اگر نخواهیم با چنگال بخوریم، مجبور می شویم یک لقمه نان را کمک بگیریم یا فرض کنید از چاقو و امثال ذلک، کمک بگیریم. حالا چنگال سه تا سیخ دارد چاقو یک سیخ دارد یا فرض کنید که دو تا سیخ دارد، این هست. متنهی خب این از باب همین رعایت احترام و ادب نسبت به بزرگان و این ها است که انسان خیلی از مسائل را انجام نمی دهد. اما روی خصوصیت چنگال، نه، این مثل [وسائل] دیگر است. عرض کردم مسئله، مسئله...، ما نمی توانیم تعصب داشته باشیم. یعنی همان طوری که عرض کردم فعل ساکت است، زبان می خواهد این فعل. اگر این فعل در تحت آن ملاک قرار بگیرد، بله، نگیرد، نه، اگر چه فرض کنید من باب مثال یک چند صباحی بود که به عنوان متابعت از آن غربی ها مردم خوششان می آمد که حالا چنگال داشته باشند، آن خصوصیات را داشته باشند. ولی بعداً این قضیه به عنوان یکی از لوازم زندگی در آمده و می توانیم بگوییم که این مطلب در آن جا جایی ندارد.

به عکس فرض کنید من باب مثال کراوات می ماند، در مورد کراوات، اصلًاً اصل کراوات صلیب

است، چه جهت مشابهت داشته باشد یا نداشته باشد،

یکی از انواع صلیب کراوات است و این کراوات

زدن یعنی زنار آویزان کردن. الان خود جوان های

ما، مسلمان ها، صلیب آویزان می کنند! صلیب طلا

می اندازند دور گردنشان، روی سینه شان می

اندازند، حالا خودش هم نمی داند، به خاطر قشنگی

می اندازد، اصلاً به عنوان...، می گوید آقا چی چی؟

مشابهت کفار چی چیه؟ این حرف ها چیه؟ به خاطر

قشنگی دیده حالا فرض کنید مایکل جکسون می

اندازد، این هم می اندازد، یا فرض کنید که آن کله

اش را...، اصلاً جهت متابعت از کفار مورد نظر

نیست، اصلاً هیچ این نیست. اما صرفاً فقط برای

همین قشنگی و یک مُد بودن می اندازند، این ها تمام

باز حرام است، چرا؟ چون علامت و خصوصیت آن

نصاری هست.

سؤال: پس نسبت بین آن حسن و قبح شرعی با

آن حسن و قبح عقلی می شود عموم و خصوص مِن

و جه

جواب: عقلی و شرعی؟ بله، مِن وجه است، بله،

ماده افتراق دارند، ماده اجتماع هم دارند، درست است.

این آن وقت می شود بنای عقلائیه، آن وقت در بنای عقلائیه ...،

دیگر این مبحث را من می خواستم امروز تمام کنم که ان شاءالله فردا برویم روی مباحث چیزی که خیلی به طور فشرده، این چند روز، فردا و هفته آینده بحث را بکنیم که دیگر این قاعده را بتوانیم تمام کنیم، اشکالاتی که هست و بعضی از تطبيقاتِ این چیزهای فقهی بر این قاعده و اشکالاتی که شده، این را ان شاءالله انجام بدھیم که دیگر به طور کلی از شرّ این قاعده لاضرر، که خودش شد ضرر، راحت بشویم و این حرف‌ها، قواعد خیلی زیادی در پیش داریم و مهم، که حالا آن بیان آقای کرمی هم جای خود دارد حالا خودتان می دانید که چیز بکنید و یا این که ادامه بدھیم و این‌ها، ...

سؤال: ملاکات ...

جواب: بله؟

سؤال: ملاکات دست شارع است.

جواب: ملاکات دست شارع است

سؤال: می خواهند حاشیه بر عروه بنویسند

جواب: کی، ایشان؟

سؤال: ما نمی خواهیم حاشیه بنویسیم، ما می خواهیم آن قواعد اصلی را...

سؤال: یا نظر کمالی ملک است

جواب: نه، ما حرفی نداریم، هر طوری که بحث

مورد نظر شماست

سؤال: ما که یک مسائلِ چیزی نمی گوییم، همین طوری یک چیزی می اندازیم...

بناءً على هذا، اين ملاكاتى که شارع آن ملاكات را به دست می دهد بر اساس بناء عقلائيه، وقتی که

بناء، بناء عقلائيه شد، ديگر در اين جا ضرر بر طبق

بناء عقلائيه سنجideh می شود و همان طوری که

عرض شد، اگر ما در شرع ملاکاتى داشته باشیم که

بر طبق...، ما نمی توانیم بگوییم در شرع ملاکاتى

نداریم و در بعضی از موارد ساكت است، يا ملاکات

به نفع این بنای عقلائيه هست، يا ملاکات به ضرر

بنای عقلائيه هست. اگر به نفع باشد این بنای

عقلائيه می تواند مبنا قرار بگیرد برای اجراء و عدم

اجرای قاعده لاضرر و اگر ما ملاک در آن زمینه نداشته باشیم در آن صورت آن بنای عقلائیه نمی تواند مبنای بر تطبیق قاعده باشد. این بحث راجع به بناءات عقلائیه.

اما یک مطالبی که در اینجا هست، که آن مطالب ان شاءالله در ضمن قواعد دیگر هم چون مشترک هست، همان طور که وعده دادیم می آید، چون مربوط به لاحرج هست و امثال ذلک و مخصوصاً در قاعده ید و بینه که خیلی مسائل مهم است، ما ان شاءالله در مورد قاعده ید و بینه در آنجا می آییم می گوییم که آیا علم قاضی کفايت می کند برای حکم یا این که باید... آیمان و البینات، مربوط به چه مورد هست؟ آیا علم قاضی کفايت می کند؟ یا در تعارض بین علم قاضی و بینه چه باید کرد و امثال ذلک؟ آنها یک مسائلی هست که اینجا به درد می خورد و در آنجا عرض می کنیم.

این مطلب راجع به تحقق ملاکات، خب، این به نظر می رسد دیگر تمام شد و از آن چه که آنها گفتند ما کم نگفتیم بلکه بیشتر گفتیم از آن چه که در همین تقریرات و اینها هست راجع به این قضیه.

چند تا مسئله می ماند که به بعضیش اشاره کردیم که در بعضی از مسائل مثل مرحوم یزدی و امثال ذلک این قاعده را جاری ندانستند بلکه حکم آن مسئله را، مربوط به مسائل دانستند، یک دو تایش را عرض کردیم، چند تا دیگر هم هست. این ها را می گوییم

...

اللَّهُمَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ